# تکفیر از نگاه اهل سنت

مصطفی مهاجر

مقدمه

یکی از مسائل مهمی که مانع وحدت بین مسلمانان است، مسئله تکفیر مسلمانان از جانب یکدیگر است. دشمنان اسلام همواره کوشیده‌اند مسلمانان را به دست یکدیگر نابود کنند، که حمایت از گروه‌های تکفیری و ترویج تفکر تکفیر در بین فرق مختلف، یکی از راهکارهای دشمنی با اسلام است. آنها تلاش دارند که اهل سنّت را گروهی تکفیری، معرّفی کنند، که بیشتر مسلمانان را کافر می‌دانند. این در حالیست که ائمه مذاهب اربعه تکفیر کردن مسلمانان را منع کرده اند. از این رو ضرورت ایجاب می کند، مسأله تکفیر از نگاه اهل سنّت، تبیین گردد.

تکفیر در اهل سنّت

برای تبیین بحث تکفیر در عقیده اهل سنّت، ابتداءً نیاز است تا اسلام ظاهری از نگاه اهل سنّت مورد تبیین قرار بگیرد، سپس بحث تکفیر ارزیابی گردد.

عدم تکفیر قائلین به شهادتین

با توجه به آیات و روایات، اهل سنَت مُعتقد هستند، که با اظهار شهادتین، اسلام ظاهری محقّق می شود، و احکام اسلام بر آن مترتب می گردد، که در ذیل به بعضی از ادله قرآنی و روایی اشاره می گردد.

الف) آیات قرآن

از آیات قرآن استفاده می شود که به صرف شهادتین، اسلام تحقق پیدا می کند، چنان که می‌فرماید:

(وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيكمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا)؛[1] «به کسی که اظهار اسلام می کند، نگویید که تو مؤمن نیستی»

از ظاهر آیه استفاده می شود که حال ظاهری افراد نسبت به اظهار اسلام معتبر است، و هیچ کسی نباید به بهانه‌ی این که او در باطن مسلمان نیست، سخن وی را نپذیرید. مفسران اهل سنّت نیز در ذیل این آیه درباره مُکفی بودن اظهار ظاهری اسلام، تصریح کرده اند، چنان که فخر رازی در ذیل این آیه می نویسد:

«تمام مفسران اجماع دارند که این آیات درباره گروهی از مسلمانان نازل شده، که تعدادی از کافران را ملاقات کردند و آن‌ها اسلام آوردند، اما به خیال این که آن‌ها از ترس مسلمان شده‌اند، توسط مسلمانان کشته شدند. بر اساس این فرضیه، این آیه درباره نهی مؤمنان از کُشتن کسانی که اظهار ایمان می‌کنند، نازل شده است»[2]

در صحیح ترین کتاب های اهل سنّت، روایتی نسبت به شأن نزول آیه فوق ذکر شده است، که دلالت بر مدّعای مذکور می کند، چنان که از أسامة بن زید نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ما را به همراه لشکری فرستاد، هنگام صبح در منطقه‌ی جهینه، مردی را دستگیر کردیم، او «لا اله الا الله» گفت، اما من با نیزه او را کشتم. در دل ناراحت شدم، جریان را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در میان گذاشتم، آن حضرت سؤال کرد: آیا او «لا اله الا الله» گفت و او را کشتی؟ گفتم: ای پیامبر خدا او از ترس اسلحه‌ی من این جمله را گفت. فرمود: آیا قلب او را شکافتی تا متوجه شوی که قلب او نیز این سخن را گفته یا نه؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) این قدر این جمله را تکرار کرد که آرزو کردم ای کاش امروز اسلام آورده بودم.[3] در یکی از شأن نزول هایی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم از معتبرترین کتب اهل سنّت آمده، روایت ذیل است که «ابن‌عباس گفت: مردی دارای چند گوسفند بود و با مسلمانان برخورد کرد و به ایشان سلام کرد، اما مسلمانان او را کُشتند و گوسفندانش را گرفتند، سپس این آیه نازل شد».[4]

بنابراین با ذکر شهادتین، اسلام ظاهری محقّق می شود، و احکام اسلام بر گوینده مترتب می شود، چنان که نووی، در ذیل حدیث فوق، آن را دلیل بر قاعده ای معروف در فقه و اصول، که باید حُکم به ظاهر افراد گردد، دانسته است.[5]

ب) روایات

از روایات نیز استفاده می شود که به صرف شهادتین، اسلام تحقق پیدا می کند، چنان که بخاری در صحیح خود از انس بن مالک از رسول خدا (صلی  علیه و آله) نقل می کند که پیامبر فرمودند:

«مَنْ صَلاَّى صَلاَتَنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلاَ تُخْفِرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ»؛[6] «کسی که مانند ما نماز بخواند و به طرف قبله بایستد و از گوشت ذبح شده ما بخورد پس او مسلمان است و در پناه خدا و رسول، عهد خدا را درباره او نشکنید»

علاوه بر روایات، سیره پیامبر اکرم (صلی  علیه و آله) نیز، بر این امر دلالت می کند که به صرف شهادتین، اسلام تحقق پیدا می کند. از این رو اگر کسی شهادتین را بر زبان جاری می کرد، پیامبر وی را مسلمان می دانستند.

عن ابن عباس قال: كان عقبة بن أبي معيط لا يقدم من سفر إلا صنع طعاما فدعا إليه أهل مكة كلهم وكان يكثر مجالسة النبي صلى ا عليه وآله وسلم ويعجبه حديثه وغلب عليه الشقاء فقدم ذات يوم من سفر فصنع طعاما ثم دعا رسول ا صلى ا عليه وآله وسلم إلى طعامه فقال: ما أنا بالذي آكل من طعامك حتى تشهد أن لا إله إلا ا وأني رسول ا. فقال: أطعم يا ابن أخي. قال: ما أنا بالذي أفعل حتى تقول فشهد بذلك وطعم من طعامه.[7]

چنان که ابن عباس می گوید: «عُقْبَة بن ابی مُعَیْط» هر گاه از سفر بر می گشت، مردم مکه را جهت صرف غذا به خانه خود دعوت می کرد. او با پیامبر گرامی (صلی  علیه و آله وسلم) زیاد هم نشین بود و از سخنان حضرت خوشش می آمد در حالی که شقاوت بر او غالب بود ( ایمان نیاورده بود)، روزی به هنگام برگشت از سفری، غذایی تهیه نمود و پیامبر اکرم (صلی  علیه و آله و سلم) را نیز دعوت نمود. حضرت فرمودند: اگر به وحدانیت خداوند و رسالت من گواهی ندهی، از غذای تو میل نخواهم کرد. عقبه گفت: برادر زاده غذا بخور! حضرت فرمودند: این کار را نخواهم کرد مگر این که اسلام اختیار کنی! عقبه به وحدانیّت خداوند و رسالت پیامبر گرامی (صلی ا علیه و آله) گواهی داد، تا حضرت از غذای او میل نمود.

ممنوعیت تکفیر در منابع روایی اهل سنّت

با توجه به آن چه ذکر گردید، به صرف شهادتین، اسلام محقق می شود و احکام اسلام (مانند محترم شمردن

مال و جان) بر آن مترتب می شود. روایات بسیاری در متون اهل سنت وجود دارد، که مسلمانان را از تکفیر کردن منع کرده است، چنان که، در صحیح ترین کتاب روایی اهل سنت، بابی از روایات را به این امر اختصاص داده اند، که در این باب تکفیر کننده خود کافر قلمداد شده است،[8] چنان که پیامبر اکرم (صلی ﷲ علیه و آله) می فرمایند:

أن رسول اﷲ صلی اﷲ علیه وآله وسلم قال: «أیما رجل قال لأخیه یا کافر، فقد باء بها أحدهما»[9]

و یا در روایتی دیگر، ابوذر نقل می کند که از پیامبر اکرم (صلی ﷲ علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمود:

«لاَ یَرْمِي رَجُلٌ رَجُلاً بِالْفُسُوقِ، وَلاَ یَرْمِیهِ بِالْکُفْرِ، إِلاَّ ارْتَدَّتْ عَلَیْهِ، إِنْ لَمْ یَکُنْ صَاحِبُهُ کَذَلِکَ»؛[10] «اگر کسی فردی را به گناه و یا کفر متهم کند و آن فرد اهل گناه و کفر نباشد، آن گناه و کفر به خود گوینده برمی گردد»

از این رو پیامبر اکرم (صلی ﷲ علیه و آله)، از اینکه مسلمانی به دلیل ارتکاب معاصی بخواهد کسی را تکفیر کند، نهی کرده بودند.[11] لذا نه تنها سیره پیامبر، بلکه سیره صحابه بر این بود که کسی را، تکفیر نمی کردند، چنان که بخاری در صحیح خود از میمون بن سیاه نقل کرده، که از انس بن مالک پرسید:

«مَا یُحَرِّمُ دَمَ الْعَبْدِ وَمَالَهُ فَقَالَ مَنْ شَهِدَ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَصَلَّى صَلاَتَنَا، وَأَکَلَ ذَبِیحَتَنَا، فَهُوَ الْمُسْلِمُ، لَهُ مَا لِلْمُسْلِمِ، وَعَلَیْهِ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ»؛[12] «چه چیز خون انسان و مالش را حرام می کند: گفت: شهادت به یگانگی خدا و رو به قبله شدن و همانند ما نماز خواندن و خوردن گوشت حیوانی که ما آن را ذبح کرده ایم، پس چنین کسی مسلمان است و هر حقوقی مسلمان دارد، او هم دارد»

در کتب بزرگان اهل سنّت، یکی از دلائل عدم تکفیر مسلمین، سیره پیامبر و صحابه ذکر شده است، چنان که تفتازانی در کتابش ضمن بیان اینکه نمی توان مسلمانی را تکفیر کرد، به سیره پیامبر و صحابه اشاره می کند، و این دو سیره را به عنوان دلیل بر سخن خویش بیان می دارد، چنان که می نویسد:

«لنا أن النبي (صلی اللّه علیه وآله وسلم) و من بعده لم یکونوا یفتشون عن العقائد و ینبهون علی

ما هو الحق»؛[13] «پیامبر اکرم (صلی ﷲ علیه و آله)، و صحابه بعد از آن حضرت، از عقاید مردم تفتیش نمی کردند و آن چه را که به ظاهر حق بود، از مردم می پذیرفتند»

و یا قاضی عضد الدین ایجی، در کتابش ضمن بیان اینکه، عموم متکلمان و فقیهان بر این عقیده هستند که هیچ یک از اهل قبله را نمی شود تکفیر کرد، به سیره پیامبر و صحابه، به عنوان دلیل بر سخن خویش اشاره می کند و می نویسد:

«لم يبحث النبي صلى ﷲ عليه وآله وسلم عن اعتقاد من حكم بإسلامه فيها ولا الصحابة ولا التابعون، فعلم أن الخطأ فيها ليس قادحا في حقيقة الإسلام»؛[14] «پیامبر اکرم (صلی ﷲ علیه وآله وسلم)، هرگز از اعتقادات کسی که مسلمان می شد، سؤال نفرمود و سیره صحابه نیز چنین بود، بنا بر این خطا و اشتباه عقیدتی یک مسلمان به حقیقت اسلام او ضرر نمی رساند»

ممنوعیت تکفیر در مذاهب اسلامی

با توجه به آن چه بیان شد، به خوبی روشن می شود، که طبق آیات و روایاتی که در کتب اهل سنّت، وجود دارد، هیچ کسی نمی تواند، مسلمانی را تکفیر کند. ابن حزم در کتابش می نویسد: «گروهی معتقدند هیچ مسلمانی را به سبب اعتقاد یا فتوایی نمی توان تکفیر و تفسیق کرد، و این که هرکس در مسئله ای تلاش کرد و به آن چه تشخیص حق بودنش داده، متدین شد، در هر حال مأجور است، اگر به واقع رسیده دو پاداش دارد و در صورت خطا کردن یک پاداش دارد» ابن حزم در کتابش این نظریه را به «ابن أبي ليلي و أبي حنيفة و شافعي و سفيان ثوري و داود بن علي و تمامی صحابه ای که در این زمینه مطلبی را ذکر کرده اند» استناد می دهد.[15]

مسئله حرمت تکفیر، برای عموم متکلمان و فقیهان اهل سنّت نیز ثابت شده است، از این رو عموم متکلمان و فقیهان بر این عقیده هستند، که هیچ یک از اهل قبله را نمی شود تکفیر کرد.[16]مسئله حرمت تکفیر نزد پیشوایان چهارگانه اهل سنّت امری مسلّم و ثابت شده می باشد، که در ذیل به سخنان آن ها اشاره می کنیم.

الف) نعمان بن ثابت معروف به ابوحنیفه

از نظر ابوحنیفه، تکفیر اهل قبله جایز نیست، و این مسأله از اصول اهل سنّت و جماعت محسوب می شود،

چنان که از ابوحنیفه، در مورد اصول اهل‌سنّت و جماعت، سوال شد، ابوحنیفه در جواب گفت:

«فَقَالَ الا تكفر احدا من اهل الْقبْلَة بذنب وَلا تَنْفِي احدا من الْإِيمَان وَأَن تَأمر بِالْمَعْرُوفِ وتنهى عَن الْمُنكر وَتعلم ان مَا أَصَابَك لم يكن ليخطئك وان مَا أخطأك لم يكن ليصيبك وَلا تتبرأ من احْدُ من أَصْحَاب رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ و آله وسلم»؛[17] «این‌که هیچ کسی از اهل قبله را به دلیل گناهی تکفیر نکنی، ایمان را از کسی نفی نکنی، امر به معروف و نهی از منکر کنی، بدانی هر چیز که به تو رسیده است، می‌بایست به تو برسد، و هر چیز که به تو نرسیده، نمی‌بایست به تو برسد (ایمان به قضا و قدر الهی) و از هیچ‌کدام از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، تبرّی نجویی»

ب) محمد بن ادریس شافعی معروف به شافعی

از نظر شافعی، تکفیر اهل قبله جایز نیست، چنان که نووی در شرح بر صحیح مسلم این مسأله را ذکر کرده است.[18] «ابن الملقن» در کتابی که برای فقه شافعی نوشته است، عنوان ابتدایی کتاب را به «کتاب التوحید» اختصاص داده و در ذیل آن پس از ذکر وجوب عقاید، به عدم تکفیر اهل قبله تصریح می کند، که اهل قبله را نباید به دلیل ارتکاب گناهی، تکفیر کنیم.[19]

ج) ابوعبدالله مالک بن انس معروف به امام مالک

از نظر مالکی، هیچ شخصی به دلیل گناه (صغیره باشد یا کبیره) کافر نمی‌شود. «النفراوي» در کتابش این مسأله را توضیح داده و بیان می کند، از آن‌جایی که در کافر دانستن مرتکب گناه کبیره اختلاف نظر وجود دارد، قول درست این است که او کافر نمی‌شود، البته به شرط آن‌که گناه را حلال نداند. و در این مسأله اتفاق نظر همه ی بزرگان اهل سنّت هم چون «مالک، ابو حنیفه، شافعی و احمد بن حنبل» می باشد، بر خلاف خوارج که مرتکب کبیره را کافر می دانند.[20]

د) احمد بن حنبل معروف به امام احمد

از نظر ابن حنبل، تکفیر مسلمان و اهل قبله جایز نمی باشد، چنان که در کتاب «طبقات الحنابلة» به این مسأله تصریح شده است، چنان که آمده است:

«والكف عَنْ أهل القبلة ولا تكفر أحدًا منهم بذنب ولا تخرجه من الإسلام بعمل»؛[21] «تکفیر مسلمانان به خاطر گناهان شان جایز نیست و کسی به خاطر عملش از اسلام خارج نمی‌شود»

ضوابط تکفیر

با توجه به آن چه ذکر گردید، نمی توان هیچ مسلمانی را تکفیر کرد، مگر اینکه ضروریات دین، که ضروری بودنش در دین معلوم است، را از روی علم انکار کند، و این مسئله، سیره و روش سلف از اهل سنّت بوده است، چنان که «عبدالکریم بکار» در رابطه با این موضوع، در کتابش می نویسد:

«و قد انبنى على هذا الموقف مرونة عجيبة من السلف تجاه بعضهم فى القضايا الخلاف، فهم لايكفّرون و لا يفتّنون و لا يؤثّمون مادام الخلاف فى غير المسائل الواضحة المعلومة من الدين بالضرورة»؛ «به این موقف، انفعال عجیبی از سلف در برابر برخی در قضایای اختلافی بنا نهاده شده، زیرا آن ها تکفیر نکرده و نسبت فسق و گناه به کسی نمی دهند، تا وقتی که خلاف در مسائل واضح و معلوم از ضروری دین نباشد»[22]

تفتازانی نیز در کتابش به مسأله فوق یعنی مسأله انکار ضروریات دین اشاره کرده است.[23]

هم چنین اهل سنّت در بحث تکفیر، به کسی که حلال کننده محرمات و حرام کننده حلال خداوند، (البته با توجه به ضوابط و معیارهایی که وجود دارد،) باشد، نیز اشاره کرده اند. آن ها کسانی را که از روی جهل مسأله ای را تکذیب می کند، و یا کسی که حلال کننده محرمات و حرام کننده حلال خداوند عن جهل باشد، را تکفیر نمی کنند. چنان چه از احمد بن حنبل نقل شده که وی گفته است:

«المستحل لحرمة الله إذا كان مقيما عَلَيْهَا باستحلال لها غير متأول لذلك، ولا نازع عنه رأيت استتابته فِيهَا؛ فإن تاب ونزع عن ذلك، ورجع تركته، وإلا فأقتل فإذا كان رجل عَلَى شيء من هذا عَلَى جهالة للاستحلال، ولا رادا لكتاب الله تعالى، فإن الحد يقام عَلَيْهِ إذا غشي مِنْها شيئا»؛[24] «حلال کنند حرام خداوند اگر بدون اینکه تاویلی داشته باشد، از روی استحلال آن حرام را مرتکب شود و از آن دست بر ندارد، به عقیده من باید او را استتابه داد؛ پس اگر توبه کرد رها می شود وگرنه او را می‌کشم. پس اگر شخصی اینها را از روی جهالت حلال کند و مرتکب آن شود و نه اینکه کتاب خداوند متعال را رد کرده باشد، پس بر او اقامه حد می شود»

البته هر آن چه از ضوابط تکفیر در این مقاله ذکر گردیده است، برخی از مطالب اهل سنّت می باشد که به عنوان نمونه بیان شده است.

نتیجه

با توجه به آن چه ذکر گردید، اسلام ظاهری با اظهار شهادتین، محقّق می شود، و احکام اسلام ظاهری بر آن مترتّب می شود. از این رو تکفیر در فقه اهل سنّت، به معنای فقدان اسلام ظاهری می باشد، که نیازمند دلیل می باشد. ممنوعیت تکفیر در منابع روایی اهل سنّت، و هم چنین سیره پیامبر و سیره صحابه وجود دارد، که برخی از علماء اهل سنّت برای ممنوعیت تکفیر، به آن استناد کرده اند. هم چنین حرمت تکفیر نزد عموم متکلمان و فقیهان اهل سنّت، و پیشوایان چهارگانه اهل سنّت، امری مسلّم و ثابت شده می باشد. اصل اولیّه بر آن است که هیچ مسلمانی نمی تواند کسی را تکفیر کند، مگر اینکه دلیل خاصی بر اثبات آن وجود داشته باشد، که در این مقاله به برخی از ضوابط و شرائط تکفیر در نزد اهل سنّت اشاره گردید.

کتاب نامه


ابن أبي يعلى، محمد بن محمد، طبقات الحنابلة، المحقق: محمد حامد الفقي، نشر دار المعرفة – بيروت، بی تا.

ابن الملقن، سراج الدين، التذكرة في الفقه الشافعي لابن الملقن، تحقيق: محمد حسن محمد حسن إسماعيل، نشر دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان، چاپ اول، 1427 هـ - 2006 م.

ابن حزم الأندلسي، علي بن أحمد، الفصل في الملل والأهواء والنحل، مكتبة الخانجي، القاهرة، بی تا.

أبو حنيفة، نعمان بن ثابت (م 150)، الفقه الاكبر، مكتبة الفرقان، الإمارات العربية، الطبعة: الأولى، 1419هـ

اشعري، علي بن اسماعيل (م 324)، مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين، تصحيح هلموت ريتر، دار فرانز شتايز، فيسبادن، آلمان، چاپ سوّم، 1400 هـ.ق.

ايجي، عبدالرحمن بن احمد (م 756)، المواقف، تحقيق: عبد الرحمن عميرة، دار الجيل، بيروت، 1417 هـ. ق.

آلوسي، محمود بن عبد ا (م 1270)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، تحقيق: علي عبد الباري عطية، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اوّل، 1415 هـ.ق.

بخارى، محمّد، صحيح البخاري، تحقيق: محمد زهير بن ناصر، دار طوق النجاة، چاپ اوّل، 1422ق.

بغدادي الحنبلي، أحمد بن محمد، أحكام أهل الملل والردة من الجامع لمسائل الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق: سيد كسروي حسن، دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان، چاپ اول، 1414 هـ - 1994 م.

بكار، عبدالكريم، فصول فى التفكير الموضوعى، چاپ دوم، دار القلم، دمشق، 1988م.

تفتازانى، مسعود بن عمر (793)، شرح المقاصد في علم الكلام، نشر الشريف الرضي، قم، چاپ: اوّل، 1409ق.

سيوطي، عبد الرحمن، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، دار الفكر، بيروت، بي تا.

طبراني، سليمان، المعجم الكبير، تحقيق: حمدي بن عبد المجيد السلفي، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، چاپ دوّم، بي تا.

فخر الدين رازي، محمّد بن عمر (606)، مفاتيح الغيب، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوّم، 1420 هـ.ق.

النفراوي الأزهري، أحمد بن غانم، الفواكه الدواني على رسالة ابن أبي زيد القيرواني، نشر دار الفكر، بى جا، 1415هـ - 1995م.

نووي، يحيى بن شرف، المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ دوّم، 1392ق.

پانویس ها:

[1] - سوره نساء، آیه 94.

[2] - فخر الدین رازي، محمّد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج 10، ص 183.

وَأَجْمَعَ الْمُفَسِّرُونَ عَلَى أَنَّ هَذِهِ الْآيَاتِ إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي حَقِّ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَقَوْا قَوْمًا فَأَسْلَمُوا فَقَتَلُوهُمْ وَزَعَمُوا أَنَّهُمْ إِنَّمَا أَسْلَمُوا مِنَ الْخَوْفِ، وَعَلَى هَذَا التَّقْدِيرِ: فَهَذِهِ الْآيَةُ وَرَدَتْ فِي نَهْيِ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ قَتْلِ الَّذِينَ يُظْهِرُونَ الْإِيمَانَ

[3] - نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج 1، ص 96.

« ... عن أبي ظبيان، عن أسامة بن زيد - وهذا حديث ابن أبي شيبة - قال: بعثنا رسول ا صلى ا عليه وآله وسلم في سرية، فصبحنا الحرقات من جهينة، فأدركت رجلا فقال: لا إله إلا ا، فطعنته فوقع في نفسي من ذلك، فذكرته للنبي صلى ا عليه وآله وسلم، فقال رسول ا صلى ا عليه و آله وسلم: «أقال لا إله إلا ا وقتلته؟» قال: قلت: يا رسول ا، إنما قالها خوفا من السلاح، قال: «أفلا شققت عن قلبه حتى تعلم أقالها أم لا؟» فما زال يكررها علي حتى تمنيت أني أسلمت يومئذ، قال: فقال سعد: وأنا وا لا أقتل مسلما حتى يقتله ذو البطين يعني أسامة ...»

[4] - بخاری، محمّد، صحیح البخاري، ج 6، ص 47، ح 4591؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج 4، ص 2319، ح 3025.

«حدثني علي بن عبد ا، حدثنا سفيان، عن عمرو، عن عطاء، عن ابن عباس رضي ا عنهما: {ولا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمنا} [النساء: 94] قال: قال ابن عباس: " كان رجل في غنيمة له فلحقه المسلمون، فقال: السلام عليكم، فقتلوه وأخذوا غنيمته، فأنزل ا في ذلك إلى قوله: {تبتغون عرض الحياة الدنيا} [النساء: 94] تلك الغنيمة " قال: قرأ ابن عباس السلام»

[5] - نووي، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج 2، ص 107.

«فيه دليل للقاعدة المعروفة في الفقه والأصول أن الأحكام يعمل فيها بالظواهر وا يتولى السرائر»

[6] - بخارى، محمّد، صحيح البخاري، ج 1، ص 87.

[7] - سيوطي، عبد الرحمن، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج 6، ص 250 و 251؛ آلوسي، محمود بن عبد ا (م 1270)، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج 10، ص 12.

[8] - بخارى، محمّد، صحيح البخاري، ج 8، ص 26.

«باب من كفر أخاه بغير تأويل فهو كما قال»

[9] - بخارى، محمّد، صحيح البخاري، ج 8، ص 26.

[10] - بخارى، محمّد، صحيح البخاري، ج 8، ص 15.

[11] - طبراني، سليمان، المعجم الكبير، ج 12، ص 272.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ دَاوُدَ الْمَكِّيُّ، ثنا عُثْمَانُ بْنُ عَبْدِ اِ بْنِ عُثْمَانَ الشَّامِيُّ، ثنا الضَّحَّاكُ بْنُ حُمْرَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اِ صَلَّى اُ عَلَيْهِ و آله و سلم: «كُفُّوا عَنْ أَهْلِ لا إِلَهَ إِلَّا اُ لا تُكَفِّرُوهُمْ بِذَنْبٍ، فَمَنْ أَكْفَرَ أَهْلَ لا إِلَهَ إِلَّا اُ فَهُوَ إِلَى الْكُفْرِ أَقْرَبُ»

[12] - بخارى، محمّد، صحيح البخاري، ج 1، ص 88.

[13] - تفتازانى، مسعود بن عمر، شرح المقاصد في علم الكلام، ج 5، ص 227.

[14] - ايجي، عبدالرحمن بن احمد (م 756)، المواقف، ج 3، ص 560.

[15] - ابن حزم الأندلسي، علي بن أحمد، الفصل في الملل والأهواء والنحل، ج 3، ص 138.

ذهبت طائفة إلى أنه لا يكفر ولا يفسق مسلم بقول قاله في اعتقاد أو فتيا وإن كل من اجتهد في شيء من ذلك فدان بما رأى أنه الحق فإنه مأجور على كل حال أن أصاب الحق فأجران وإن أخطأ فأجر واحد وهذا قول ابن أبي ليلي وأبي حنيفة والشافعي وسفيان الثوري وداود بن علي رضي ا عن جميعهم وهو قول كل من عرفنا له قولا في هذه المسألة من الصحابة رضي ا عنهم لا نعلم منهم في ذلك خلافا أصلا

[16] - ايجي، عبدالرحمن بن احمد (م 756)، المواقف، ج 3، ص 560.

«جمهور المتكلمين والفقهاء على أنه لا يكفر أحد من أهل القبلة ...»

[17] - أبو حنيفة، نعمان بن ثابت (م 150)، الفقه الاكبر، صص 76 و 78.

[18] - نووي، يحيى بن شرف، المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، ج 7، ص 160.

قال الشافعي رحمه ا تعالى أقبل شهادة أهل الأهواء إلا الخطابية وهم طائفة من الرافضة يشهدون لموافقيهم في المذهب بمجرد قولهم فرد شهادتهم لهذا لا لبدعتهم وا أعلم.

[19] - ابن الملقن، سراج الدين، التذكرة في الفقه الشافعي، «ولا نكفر أحداً من أهل القبلة بذنب»

[20] - النفراوي الأزهري، أحمد بن غانم، الفواكه الدواني على رسالة ابن أبي زيد القيرواني، ج 1، ص 94.

«وَلَمَّا جَرَى خِلافٌ فِي كُفْرِ صَاحِبِ الْكَبِيرَةِ وَكَانَ الصَّحِيحُ عَدَمَ كُفْرِهِ نَبَّهَ عَلَيْهِ بِقَوْلِهِ: (وَأَنَّهُ) أَيْ وَالْحَالُ وَالشَّأْنُ (لَا يُكَفَّرُ أَحَدٌ) مِمَّنْ حُكِمَ بِإِسْلامِهِ (بِذَنْبٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ) أَيْ الصَّلاةِ، وَالْمَعْنَى: أَنَّ مَنْ تَقَرَّرَ بِالْإِيمَانِ الْجَازِمِ إيمَانُهُ وَتَحَقَّقَ بِالْإِتْيَانِ بِالشَّهَادَتَيْنِ إسْلامُهُ إذَا ارْتَكَبَ ذَنْبًا لَيْسَ مِنْ الْمُكَفِّرَاتِ وَكَانَ غَيْرَ مُسْتَحِلٍّ لَهُ فَإِنَّهُ لَا يَكْفُرُ عِنْدَنَا بِارْتِكَابِهِ، وَلَا يَخْرُجُ بِهِ عِنْدَنَا عَنْ الْإِيمَانِ صَغِيرًا كَانَ الذَّنْبُ أَوْ كَبِيرًا، خِلافًا لِلْخَوَارِجِ فِي التَّكْفِيرِ بِارْتِكَابِ الذُّنُوبِ وَلَوْ صَغَائِرَ، وَلِلْمُعْتَزِلَةِ فِي إخْرَاجِهِمْ الْعَبْدَ بِالْكَبِيرَةِ مِنْ الْإِيمَانِ وَإِنْ لَمْ تُدْخِلْهُ فِي الْكُفْرِ إلَّا

بِاسْتِحْلَالٍ، وَهَذِهِ الْقَاعِدَةُ قَالَ بِهَا مَالِكٌ وَأَبُو حَنِيفَةَ وَالشَّافِعِيُّ وَأَحْمَدُ فِي أَصَحِّ الرِّوَايَتَيْنِ عَنْهُ»

[21] - ابن أبي يعلى، محمد بن محمد، طبقات الحنابلة، ج 1، ص 27.

[22] - بكار، عبدالكريم، فصول فى التفكير الموضوعى، ص 164.

[23] - تفتازانى، مسعود بن عمر، شرح المقاصد في علم الكلام، ج 5، ص 227.

في حكم مخالف الحق من أهل القبلة. (ليس بكافر ما لم يخالف ما هو من ضروريات الدين، كحدوث العالم، و حشر الأجساد، ...)

[24] - بغدادي الحنبلي، أحمد بن محمد، أحكام أهل الملل والردة من الجامع لمسائل الإمام أحمد بن حنبل، ص 485.

منبع: https://www.alwahabiyah.com/fa/Articleview/77695